

الهام رسولی ثانی آبادی^۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۳/۱۹

حامد بیات مختاری^۲

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۷/۱۴

چکیده

سیاست خارجی هر واحد سیاسی مهمترین، مؤثرترین و چالش‌برانگیزترین عرصه فعالیت هر دولتی محسوب می‌شود. در همین راستا با نگاهی به سیاست خارجی منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای مصر در دوران‌های تاریخی مختلف، فراز و نشیب‌های متغیری در آن می‌توان ملاحظه نمود. هرچند این فرازوفرودها، علل مختلفی دارد اما با یکدیگر مرتبط‌اند. ارزش استراتژیک مصر در نظام بین‌الملل و حتی خاورمیانه کنونی تا حد زیادی به نقش فعال آن در مسایل منطقه‌ای بستگی دارد. از آنجا که سیاست خارجی، هیچ‌گاه در خلا شکل نمی‌گیرد و عواملی چند، در تکوین آن نقش دارند، بدین منظور، نوشتار پیش رو، به واکاوی مؤلفه‌های اثرگذار بر سیاست خارجی مصر، در بازه زمانی (۲۰۱۵-۱۹۴۸) می‌پردازد. در مقام ریشه‌یابی این شاخص‌ها، می‌توان بر اساس دو معیار مادی و معنایی، این پارامترها را دسته‌بندی نمود. به‌زعم نگارنده، عناصری هم چون: موقعیت ژئوپلیتیک؛ نفوذ قدرت‌های منطقه‌ای و برون منطقه‌ای؛ وجود منابع محدود تصمیم‌گیری در سیاست خارجی را در زمره عوامل مادی و نیز عناصری چون: دگردیسی در اهداف ملی و فراملی؛ دولت - ملت‌سازی ناقص؛ هویت‌یابی متکثر و فرهنگ سیاسی داخلی را در گروه عوامل معنایی می‌توان جای داد که در این پژوهش سعی می‌شود این عوامل موردبررسی قرار گیرند. این پژوهش یک پژوهش تحلیلی توصیفی است و شیوه گردآوری اطلاعات به‌صورت کتابخانه‌ای - اسنادی می‌باشد.

واژگان کلیدی: مصر، خاورمیانه، سیاست خارجی، موقعیت ژئوپلیتیک، اهداف ملی و فراملی.

Rasooli@yazd.ac.ir

۱- عضو هیات علمی گروه علوم سیاسی دانشگاه یزد.

۲- دانشجوی کارشناسی ارشد مطالعات منطقه‌ای.

مقدمه

مصر به لحاظ موقعیت جغرافیایی و پیشینه تاریخی، از جایگاه مهمی در منطقه خاورمیانه برخوردار است. این سرزمین، اولین و بادوام‌ترین دولت عربی است که از امپراتوری عثمانی، منفک گردید و به‌عنوان یک واحد سیاسی-سلطنتی نیمه‌مستقل معرفی شد. سرزمین فراعنه، همواره کانون جوشان تحولات و نقطه آغاز تحرکات جهان عرب و حتی منطقه محسوب می‌گردد. این ویژگی‌ها، ضرورت به‌کارگیری یک سیاست خارجی فعال و متعادل در مسایل منطقه‌ای را که می‌تواند اهمیت مشارکت با مصر را نزد بازیگران منطقه افزایش دهد، اجتناب‌ناپذیر می‌سازد. سیاست خارجی هر دولتی، نمایانگر اصول، اهداف، استراتژی (راهبرد)، تاکتیک (راهکنش) و نقاط هدف آن نظام سیاسی است.

برای درک پارامترهای تعیین‌کننده سیاست خارجی مصر، باید به تفحص عناصر کلیدی مؤثر بر سیاست خارجی، به‌عنوان نقطه شروع مناسبات خارجی پرداخت. در جهت شاخص‌سازی عوامل تاثیرگذار بر سیاست خارجی دولت‌ها می‌توان از طیفی از معیارها بهره جست. اساساً در تقسیم‌بندی‌های غالب، از دو معیار عناصر داخلی و خارجی استفاده می‌شود، لکن نویسنده، در مقاله پیش رو سعی دارد از معیارهای دیگری بهره جوید تا نتایج مقاله، کاربست بیشتری داشته باشد. این شاخص‌ها عبارتند از: عوامل مادی و عوامل معنایی یا غیرمادی. از این‌رو در اثر پیش رو، با در نظر گرفتن شاخص‌هایی برای هریک از معیارهای اثرگذار دوگانه مذکور، اجمالاً به تشریح هر یک پرداخته شده است.

به‌واقع، هدف از تدوین مقاله فعلی، نیل به این مهم است که مخاطب به‌درستی دریابد که به چه دلایلی، علی‌رغم اینکه در دوران حاکمیت نظام سلطنتی در مصر و تحت‌الحمایه بودن این کشور توسط بریتانیا، دولت مصر پس از اشغال فلسطین به دست اسرائیل، علی‌رغم اینکه دولت تحت‌الحمایه در سیاست خارجی خود، استقلال عمل چندانی ندارد، مع‌الوصف به حمایت از فلسطین پرداخت و به جنگ با اسرائیل مبادرت ورزید؟ به چه علت، جمال عبدالناصر، پان‌عربیسم را به دستور کار منطقه‌ای خود الحاق کرد و با پذیرفتن سیاست عدم تعهد نسبت به دو بلوک شرق و غرب در برهه جنگ سرد، با شوروی ارتباط نزدیکی داشت؟ چه ملاحظات سبب می‌شود تا محمد انور السادات، با پذیرش پیمان کمپ دیوید، به‌سوی انزوگرایی در منطقه پیش برود؟ چرا

با کودتای ارتش، عبدالفتاح خلیل السیسی، زمام امور را در دست می‌گیرد؟ چگونه می‌توان اتخاذ راهبرد بی‌طرفی نسبت به اسرائیل و فلسطین توسط حسنی مبارک را تبیین نمود؟ در پیش گرفتن رهیافت چندجانبه‌گرایی گفتمانی و همزیستی مسالمت‌آمیز از سوی محمد مرسی چه طور توجیه‌پذیر است؟ در مقام واکاوی مؤلفه‌های تاثیرگذار بر سیاست خارجی این کشور، بایستی توجه ویژه‌ای به ساختارها و خصایص اجتماعی-سیاسی مصر و اثر متقابل سیاست خارجی بر این عوامل داشت.

با ذکر این مقدمات، غایت اصلی از ارایه پژوهش حاضر، بررسی ملاحظات مطرح شده ذیل است:

❖ مشخصاً چه متغیرهایی را می‌توان به‌عنوان مؤلفه‌های اثرگذار بر سیاست خارجی مصر، ذکر نمود؟

✓ به‌نظر می‌رسد می‌توان، عناصری هم چون: موقعیت ژئوپلیتیک؛ نفوذ قدرت‌های منطقه و برون منطقه‌ای؛ وجود منابع محدود تصمیم‌گیری سیاست خارجی را در زمره عوامل مادی و نیز عناصری چون: دگردیسی در اهداف ملی و فراملی؛ دولت-ملت‌سازی ناقص؛ هویت‌یابی متکثر و فرهنگ سیاسی داخلی را در گروه عوامل معنایی جای داد.

سنخ پژوهش از نوع تحقیقات بنیادین است. همچنین، شیوه گردآوری اطلاعات به‌صورت کتابخانه‌ای-اسنادی شکل گرفته است و اطلاعات نیز به‌صورت توصیفی-تحلیلی مورد ارزش‌یابی قرار گرفته‌اند.

مفاهیم کلیدی

مصر: کشور مصر، در نیمکره شمالی-شرقی واقع شده و موقعیت آن در نصف‌النهار، بین ۲۲ تا ۳۲ درجه عرض شمالی و ۲۴ تا ۲۷ درجه طول شرقی است. جمهوری عربی مصر، از شمال با دریای مدیترانه، غرب با لیبی، جنوب با سودان، شرق با دریای سرخ و از شمال شرقی با فلسطین اشغالی همسایه است. مساحت کل این کشور ۱/۴۴۹/۰۰۱ کیلومتر مربع است که ۹۶٪ از این مقدار را صحرا تشکیل می‌دهد. از نظر وسعت، مصر، بیست و هشتمین کشور جهان محسوب می‌گردد. شایان ذکر است، مردم این کشور، در مساحتی در حدود ۵۵/۳۶۷ کیلومتر مربع سکونت دارند (فلاح زاده، ۱۳۸۴: ۲۱).

خاورمیانه: اصطلاح خاورمیانه، اولین بار در سال ۱۹۰۲ میلادی، توسط یک مورخ دریایی آمریکایی به نام آلفرد ماهان، مطرح شده است. به علت اینکه از قاره اروپا، به آن نگریسته می‌شد، نه خاور نزدیک به حساب می‌آمد و نه خاور دور. گرچه امروزه، منظور از خاورمیانه، منطقه‌ای وسیع‌تر از آنچه که ماهان در نظر داشت می‌باشد، ولی اهمیت و تاثیرات ژئواستراتژیکی این اصطلاح هم چنان باقی است. به همان صورت که در به‌کارگیری دقیق اصطلاح خاورمیانه و یا خاور نزدیک، تفرق آرا وجود دارد، میزان قلمرو این حوزه جغرافیایی و کشورهایی که در این محدوده قرار می‌گیرند، نیز محل اتفاق نیست، برای اینکه برخی از کشورها نظیر کشورهای حوزه خلیج فارس و هلال خضیب، به‌اضافه‌ی یمن و ترکیه، در قلمرو خاورمیانه قرار دارند، اتفاق نظر وجود دارد، اما کشورهای شمال آفریقا، افغانستان، پاکستان و قبرس، پراکنده، در قلمرو خاورمیانه، ملحوظ شده‌اند (اطاعت، ۱۳۷۵: ۶۰).

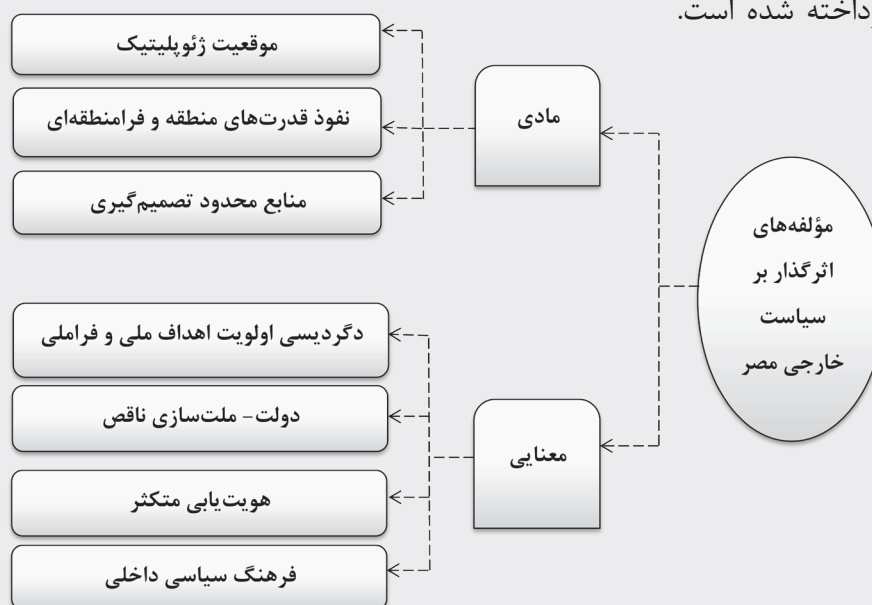
سیاست خارجی: سیاست خارجی، عبارت است از استراتژی یا رشته‌ای از اعمال از پیش طرح ریزی شده تصمیم‌گیرندگان حکومتی که مقصود آن، دستیابی به اهدافی معین، در چارچوب منافع ملی و در محیط بین‌المللی است. به عبارتی می‌توان گفت که سیاست خارجی که شامل تعیین و اجرای سلسله‌ای از اهداف و منافع ملی است، در صحنه بین‌المللی از سوی دولت‌ها انجام می‌پذیرد. همان‌گونه که از این تعریف بر می‌آید، سیاست خارجی ابزاری برای دستیابی به اهداف و آرمان‌ها یا تامین نیازهای کشور، در محیط بین‌المللی است (باقری دولت‌آبادی و شفیعی، ۱۳۹۳: ۹).

مبانی نظری

کشور مصر از لحاظ موقعیت ژئوپلیتیک در منتهالیه شمال شرقی قاره آسیا و در منطقه خاورمیانه واقع شده است. این کشور در سال ۱۹۲۴ میلادی به استقلال رسید. مصر تا آن زمان جزء مستعمرات بریتانیا محسوب می‌شد. از سال ۱۹۲۴ تا ۱۹۵۲ نظام پادشاهی، در این کشور برقرار بود تا اینکه با کودتای افسران آزاد در ۱۹۵۲ نظام پادشاهی فروپاشید و نظام جمهوری استقرار یافت. «جمال عبدالناصر» تا سال ۱۹۷۱ بر مسند قدرت بود. در همین سال «انور سادات» رئیس‌جمهور مصر شد و تا سال ۱۹۸۱ قدرت را در دست داشت. با قتل سادات، معاون وی «حسنى مبارك» در دوره زمامداری خود تلاش کرد تا تقویت نقش ارتش را هم چون سلف خود برای توسعه اقتصادی

و تضمین ثبات داخلی، موردتوجه قرار دهد. وی توانست با توجه به تشتت آرای کشورهای عرب در جریان جنگ عراق علیه ایران و اشغال کویت توسط رژیم صدام، پیامدهای قرارداد کمپ دیوید را با اتخاذ سیاست‌های بی‌اثر به نفع خود مصادره نماید و به تدریج مصر را که بعد از کمپ دیوید از سوی کشورهای عربی طرد شده بود، دوباره بازگرداند (شیرازی و دیگران، ۱۳۹۱: ۹۹).

در راستای طبقه‌بندی متغیرهای تعیین کننده سیاست خارجی مصر، بر اساس معیارهای دوسویه مادی و معنایی، ازاین‌رو در ادامه مباحث، طبق الگوی ترسیمی ذیل، مختصراً به ارایه دسته‌بندی نسبتاً کلی و جامعی از مجموعه مؤلفه‌های اثرگذار بر حیات سیاست خارجی سرزمین نیل، پرداخته شده است.



(شکل شماره ۱)

یک. اصول کلی سیاست خارجی مصر

سیاست خارجی مصر، عمدتاً بر اساس محوریت توسعه اقتصادی و اجتماعی، حفظ امنیت ملی و مشارکت در صلح و ثبات منطقه‌ای و بین‌المللی، تعیین شده است و ازاین‌رو، مهمترین جهت‌گیری‌ها و محورهای عمده‌ی سیاست خارجی مصر، عبارتند از:

- تقویت روابط منطقه‌ای و بین‌المللی، در حمایت از فرآیند آزادسازی اقتصادی، اجتماعی، اصلاح ساختار و یکپارچگی کامل در اقتصاد جهانی.

- مشارکت فعال در تلاش برای ایجاد صلح در خاورمیانه؛ مصر اولین کشور عربی بود که در سال ۱۹۷۹ وارد یک قرارداد صلح، با اسرائیل شد.
- گسترش همکاری عربی در تمامی حوزه‌ها.
- تقویت روابط با کشورهای اروپایی و اتحادیه‌ی اروپا.
- گسترش همکاری‌های جنوب- جنوب از طریق گروه‌بندی‌های مختلف کشورهای اسلامی و در مقیاس بزرگ‌تر، کشورهای در حال توسعه، از جمله گروه ۷۷ و جنبش عدم تعهد.
- تلاش در جهت به دست آوردن نقش اول در قاره آفریقا.
- تحقق یافتن مسئولیت‌های مصر، در پیشبرد صلح بین‌المللی، از طریق مشارکت فعال در سازمان‌های بین‌المللی به‌ویژه عملیات حفظ صلح سازمان ملل و مؤسسات تخصصی (فلاح زاده، ۱۳۸۴: ۵۶-۵۵).

دو. مؤلفه‌های مادی

متغیرهای مادی، شامل منابعی هستند که به‌عنوان نیروهای ملموس، عینی و انضمامی، قابل لحاظ هستند که در مقابل عناصر غیرمادی یا معنایی قرار می‌گیرند. به‌زعم نگارنده، می‌توان سه مؤلفه مادی اثرگذار، در سیاست خارجی مصر در نظر گرفت که عبارتند از: موقعیت ژئوپلیتیک، نفوذ قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای و همچنین منابع محدود تصمیم‌گیری در حیطه سیاست خارجی.

۱-۲. موقعیت ژئوپلیتیک

رابطه جغرافیا با سیاست و تاثیرگذاری این دو بر هم از جمله موضوعاتی است که از قدیم‌الایام ذهن بسیاری از فیلسوفان، اندیشمندان، گیتی‌شناسان و سیاستمداران را به خود مشغول داشته است. این تلاش‌ها از ارسطو در دوران قدیم شروع و تا منتسکیو، راتزل و اتوتایل، ادامه داشته است. برخی بدون آنکه برای آن نامی برگزینند، آن را با مفاهیم جغرافیا و سیاست توصیف کردند و برخی نظیر متأخرین با تاسی از رودولف کیلن، دانشمند سوئدی، از آن تحت عنوان ژئوپلیتیک، یاد کردند. (قالیباف و پورموسوی، ۱۳۸۷: ۵۳). کشور مصر، در شمال قاره آفریقا و در کنار دریای مدیترانه و دریای سرخ واقع است. این کشور به دلیل به دلیل پیشینه تاریخی و همچنین فرهنگی

در میان کشورهای جهان به‌ویژه کشورهای اسلامی-عربی، از اهمیت بسیار برخوردار است (فلاح زاده، ۱۳۸۴: ۲۳-۲۲). در یک نگاه کلان، اساس سیاست خارجی مصر، موقعیت ژئوپلیتیکی کشور است که جهت‌گیری‌های سیاست خارجی مصر را در مورد جهان عرب، اسرائیل، قدرت‌های بزرگ، اروپا و آفریقا تعیین می‌کند (فرجی، ۱۳۹۱: ۱۶).

موقعیت جغرافیایی و شرایط اقلیمی مصر، سبب شده تا این کشور، در منطقه خاورمیانه و قاره آفریقا، نقش مهمی ایفاء کند. همچنین وجود شهرهای قدیمی در این کشور، مانند قاهره، اسکندریه و کانال سوئز، به آن اهمیت ویژه‌ای بخشیده است. از دیگر موقعیت‌های مهم مصر، قرار گرفتن این کشور در منتهی‌الیه شمال شرقی آفریقا است که قاره آفریقا را به قاره آسیا وصل می‌کند و درواقع، پل ارتباطی میان آسیای غربی، آفریقا و مدیترانه است (تکیه‌ای، ۱۳۷۵: ۱۱). به‌نظر می‌رسد که موقعیت ژئوپلیتیک، تاثیر پایدار خاصی بر جاه‌طلبی‌های تاریخی دارد که در مفهوم کارکردی سیاست خارجی، مرسوم شده است. از این‌رو مرکزیت و ثقل کشور مصر در این نظام، باعث شده است که تصمیم‌سازان این دولت به دنبال ایجاد نفوذ در کشورهای عربی شرق، شمال آفریقا و دره رود نیل برآیند (هینبوش، ۱۳۸۲: ۴۵).

آنگاه که مصر به فعالیت و تحرک دست می‌زند، به موقعیت استراتژیکی خود به‌عنوان نقطه ارتباط آسیا و آفریقا تکیه دارد، نیز به موجودیت خویش به‌عنوان یکی از قدیمی‌ترین و ریشه‌دارترین کشورهای منطقه، اتکا دارد. در کنار همه این عوامل، مصر از ثقل جمعیتی برخوردار است که باعث ایجاد گذرگاه‌ها و پل‌هایی با تعدادی از کشورهای عربی گردید. کشورهای مزبور، در بخش‌هایی از رشد و توسعه خویش، مدیون مصر هستند (بروجردی، ۱۳۸۶: ۶۷). مصر پل ارتباطی بین آسیا و آفریقا است. دریای مدیترانه در شمال، سودان در جنوب، دریای سرخ و عربستان سعودی در شرق و لیبی در غرب مصر واقع شده‌اند. این کشور با فلسطین و رژیم اسرائیل در غرب آسیا، هم‌مرز است. کانال سوئز، مهمترین راه آبی است که اقیانوس آتلانتیک، دریای مدیترانه و اقیانوس هند را از طریق دریای سرخ، به هم وصل می‌کند. موقعیت ژئوپلیتیکی مصر در طول تاریخ، نقش تعیین‌کننده‌ای برای مصر داشته است. مصر، دروازه اروپا است و کنترل کانال سوئز (مهمترین مسیر تجاری جهان) نیز در دست این کشور است. مصر همچنین نقش بی‌بدیلی در ژئوپلیتیک خاورمیانه بازی می‌کند (Osman, 2010: 5). جمعیت مصر، بیشتر کشاورزانی هستند که در دره و دلتای نیل زندگی می‌کنند. رود نیل تنها

منبع آب برای کشاورزی است که پس از گذر از سودان، وارد این کشور می‌شود. این امر موجب شده تا دو کشور در طول تاریخ، مکمل یکدیگر باشند. این رود، بر بسیاری از جنبه‌های زندگی مردم، به‌خصوص از نظر سیاسی، اقتصادی و حتی نظامی تاثیر دارد (فلاح زاده، ۱۳۸۴: ۲۳). اما تاکید این کشور بر امنیت کشتیرانی در کانال سوئز، استمرار جریان یافتن آب از شریان حیاتی این کشور، یعنی رود نیل و نیز تاکید بر حمایت از تکیه‌گاه شرقی‌اش، سوریه و اثبات حضورش در مسایل عربی و دارای ابعاد اسلامی و طبیعتاً قرار گرفتنش در کانون منازعات بین‌المللی متغیر از یک نظم بین‌المللی به نظامی دیگر... همگی عواملی هستند که موجب شده‌اند تا مصر کشوری دارای نقش بوده و در خارج از مرزهای خود فعال باشد (بروجردی، ۱۳۸۶: ۶۷).

۲-۲. نفوذ قدرت‌های منطقه و فرامنطقه‌ای

به‌عنوان شرایط بین‌المللی، قبل از سال ۱۹۹۰، جنگ سرد، تاثیر به‌سزایی بر بسیاری از جنبه‌های روابط خارجی مصر با ایالات‌متحده آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی داشته است. ایالات‌متحده و اتحاد جماهیر شوروی، برقراری روابط با مصر را در اولویت سیاست خارجی خود قرار داده بودند (فرجی، ۱۳۹۱: ۱۷-۱۶). یک مسئله دشوار برای مصر، رویکرد آن در روابط با قدرت‌های بزرگ در اجتماع بین‌المللی است. به‌طور خاص، روابط مصر با آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی، برای ارتقای موقعیت بین‌المللی مصر، مهم به‌نظر می‌رسد (Chen, 2005: 34). در نتیجه، دولتمردان مصری، تقریباً محتاطانه عمل می‌کردند که جنگ بین قدرت‌های بزرگ باقی بماند. برای مثال، در طول پادشاهی ناصر، اگرچه مصر، روابط نزدیکی با اتحاد جماهیر شوروی داشت، همچنین رابطه با ایالات‌متحده آمریکا را برای یک دوره طولانی حفظ کرد. بعد از ناصر، در زمان پادشاهی مبارک، نیز اگرچه مصر شرایط خوبی با ایالات‌متحده آمریکا داشت، رابطه با اتحاد جماهیر شوروی را نیز برای دستیابی به یک نوع موازنه گسترش داد (فرجی، ۱۳۹۱: ۱۹).

انور سادات، رئیس‌جمهوری مصر پس از جنگ ۱۹۷۳ و حوادثی که به‌تبع آن برای مصر و منطقه پیش آمد، تصمیم گرفت که به بلوک غرب بپیوندد. این کار در سال ۱۹۷۵ صورت گرفت. در اثر تغییر در رویکرد مصر، در منطقه و همچنین تحولات دیگری که موجب تغییر در دیدگاه‌های اسرائیلی‌ها شد، ایالات‌متحده تلاش نمود تا به برقراری صلح میان دو کشور اقدام نماید. معاهده صلح میان مصر و اسرائیل، در اواخر این دهه، نشان از موفقیت سیاست خارجی آمریکا داشت و

راه را برای سلطه هرچه بیشتر آن در منطقه فراهم ساخت (حاجی یوسفی، ۱۳۸۲: ۲۰۵). از سوی دیگر، آمریکا توانست خود را به عنوان بازیگر اساسی در دید مصر و کشورهای خط تقدم مبارزه با اسرائیل جا بیندازد و ثابت کند که با استفاده از سلاح‌های اتحاد جماهیر شوروی، امکان پیروزی و برتری بر اسرائیل سرتاپا مسلح میسر نیست و تنها ضمانتی که در قبال اسرائیل کارایی دارد، همانا نفوذ آمریکا بر دولت عبری است (حاتمی، ۱۳۹۰: ۲۱۴).

نکته حایز اهمیت در ارتباط با مصر قبل از دوران انور سادات، این است که این کشور از سیاست خارجی مستقلی پیروی نمی‌کرد و سیاست‌های این کشور همواره تحت تاثیر ایالات متحده آمریکا بوده است. پس از روی کار آمدن انور سادات، وی برخلاف جمال عبدالناصر که در اردوگاه شرق بود، بلوک غرب را برگزید و با اخراج مستشاران اهل شوروی، در عمل نشان داد که به جانب آمریکا گرایش پیدا کرده است و این رویکرد در دوره حسنی مبارک نیز تداوم داشت. مصر پس از اسرائیل، یکی از قدیمی‌ترین، مستحکم‌ترین و استراتژیک‌ترین روابط را در خاورمیانه با آمریکا دارد. در سال‌های ۱۹۸۰ تا ۱۹۹۱ آمریکا بالغ بر ۲۸ میلیارد دلار به صورت کمک خارجی در اختیار مصر گذاشته و ۶/۸ میلیارد دلار نیز از بدهی‌های این کشور را بخشیده است (قاسم‌زاده، ۱۳۷۹: ۹۰). کمپ دیوید، نقطه عملی عزیمت سیاست خارجی مصر به سمت اسرائیل شناخته می‌شود. درواقع، مصر با امضای کمپ دیوید، به طور کامل نشان داد که دیگر آرمان مشترکی میان فلسطین و مصر وجود ندارد. در کمپ دیوید و در تاریخ ۱۷ سپتامبر ۱۹۷۸، دو قرارداد میان سادات و بگین امضاء شد که به اذعان جیمی کارتر (که نقش کاتالیزور این قرارداد را بر عهده داشت) این دو قرارداد، راه استقرار صلح و ثبات خاورمیانه را هموار کردند (Quandt, 2003: 152).

رابطه مصر با آمریکا، پس از پیمان کمپ دیوید، در زمینه‌های اقتصادی و نظامی، رشد زیادی داشته است. آمریکا تاکنون وام‌های متعددی در اختیار مصر قرار داده و همچنین همکاری‌های نظامی دو کشور، در چارچوب کمک‌های نظامی و تسلیحاتی آمریکا به مصر و نیز لغو بدهی‌های نظامی مصر به آمریکا، ادامه داشته و دارد. با روی کار آمدن مبارک در اوایل دهه ۸۰، همکاری تنگاتنگ مصر با دولت‌های جمهوری خواه در آمریکا، هم چنان ادامه یافت. در دهه ۸۰، کنگره ایالات متحده، بیش از ۲۳ میلیارد دلار را به اشکال مختلف برای کمک به مصر، اختصاص داد. البته رابطه دو کشور تا حد زیادی به مناسبات مصر و اسرائیل وابسته است. در رابطه مصر با آمریکا، دو مسئله «ثبات در

خلیج فارس» و «روند صلح» نیز ستون اصلی این رابطه را تشکیل می‌دهند (فلاح زاده، ۱۳۸۴: ۶۵-۶۴). آمریکا و دولت اولمرت در کنفرانس آنابولیس و دیدار بوش از منطقه در ژانویه ۲۰۰۸، از مصر خواستند تا همکاری امنیتی و اطلاعاتی خود را با اسرائیل تا انهدام و نابودی مقاومت در فلسطین به رهبری حماس ادامه دهد. اسرائیل و آمریکا با اِعمال فشارهای گوناگون تلاش کردند، رویکرد مداخله‌گرایانه مصر را در قضیه فلسطین به سود اولویت‌های امنیتی و سیاسی اسرائیل تنظیم کنند و در این راه از هیچ تلاشی فروگذار نکردند (احمدی و بیدالله خانی، ۱۳۹۱: ۵۴).

کمپ دیوید امتیازهایی مهم برای مصر و اسرائیل به همراه داشت. ازجمله نتایج آن می‌توان به رسمیت شناختن متقابل دو کشور، خروج کامل نیروهای اسرائیل از شبه‌جزیره سینا و عبور آزاد کشتی‌های اسرائیل از کانال سوئز اشاره کرد. همچنین با برقراری روابط میان مصر و اسرائیل، تل‌آویو، بسترهای مساعدی برای ایجاد روابط با جهان عرب فراهم کرد و بسیاری از کشورهای آفریقایی هم مناسبات خود را با اسرائیل برقرار کردند و اسرائیل از حلقه‌ی انزوا خارج شد و درنهایت مصر با امضای این معاهده، کمک‌های نظامی و اقتصادی بسیاری از آمریکا و بعضاً اسرائیل دریافت کرد (احمدی و بیدالله خانی، ۱۳۹۱: ۴۸).

در دوران محمد مرسی نیز علی‌رغم اینکه هدف طرفداران دولت مرسی، فاصله گرفتن بیشتر از قدرت‌های خارجی بود و رییس‌جمهور مرسی هم اولین سفرهای خود را به کشورهای اتیوپی، عربستان سعودی، چین و ایران اختصاص داد، نه آمریکا و اروپا؛ اما از آنجاکه حکومت مرسی با باز کردن بحث قدرت منطقه‌ای، منابع کافی در حوزه‌های اقتصادی و اجتماعی در اختیار نداشت، کشورش وابسته به کمک مالی آمریکا و اتحادیه اروپا و نهادهای کمک کننده بین‌المللی، تحت سلطه غرب بود؛ بنابراین، محمد مرسی بر حفظ روابط بین آمریکا و اروپا، طبق روال گذشته، تأکید داشت (Haber & Ighani, 2013: 17).

روابط مصر با اتحادیه اروپایی، عمدتاً بر اساس دو هدف عمده بنا شده است:

(۱) اتحادیه اروپایی می‌تواند به موازات آمریکا، نقش برابر و مؤثری را در زمینه تلاش‌ها برای صلح خاورمیانه ایفا کند؛

(۲) مصر می‌تواند از طریق رابطه گسترده‌تر با اتحادیه، وام‌ها و کمک‌های اقتصادی قابل توجهی را از آن دریافت نماید (فلاح زاده، ۱۳۸۴: ۶۵).

۳-۲. منابع محدود تصمیم‌گیری

باوجود شرایط منحصربه‌فرد و مکانیزم اصطلاحاً ماشینی سیاست‌گذاری مصر، رهبران قدرت بسیاری در تصمیم‌گیری سیاست خارجی مصر داشتند و روابط خارجی مصر، با قراردادهای رسمی رهبران کشور تعیین می‌شود. بعد از انقلاب ژانویه ۲۰۱۱ سیاست خارجی مصر با تغییرات واضحی روبه‌رو نشد و محمد مرسی نیز همانند سه رییس‌جمهور قبلی بدون تغییر در اصول سیاست خارجی به کار خود ادامه می‌داد. دلیل این مسئله، فقدان نهادهای دموکراتیک و مردمی و البته نوپا بودن انقلاب مصر می‌باشد (فرجی، ۱۳۹۱: ۱۷).

در مصر، این شاخص در فرهنگ «پاتریمونالیسم» (پدرسالاری) نمایان شد (Akhavi, 1975: 76). در آن زمان، در مصر، منبع اقتدار، ارتش، به‌ویژه شخص ناصر بود و نوسازی اجتماعی نیز به مشروع سازی قدرت او کمک می‌کرد. ناصر می‌کوشید به سلطه خویش، صبغه مردمی بدهد، بی‌آنکه تحمل مشارکت سیاسی توده‌ها، به معنای واقعی آن را داشته باشد. به همین دلیل، مشارکت سیاسی توده‌های مصر، جنبه نمادین داشت (پور رستمی، ۱۳۵۷: ۱۵۳). حتی بعد از انقلاب ۱۹۵۲ و به قدرت رسیدن ناصر، این نوع اقتدار از بین نرفت بلکه به‌صورت اقتدار نخبگان «نئوپاتریمونیا» بازتولید شد و شیوه‌های سنتی اقتدار به نظام سیاسی جمهوری ناصر انتقال یافت. اگر اصل تقدس مذهبی کم‌رنگ شد، در عوض اصل ناسیونالیسم قوت گرفت و ناصر توانست به کمک دو عامل «جذب‌های کاریزماتیک» و «توانایی‌های مدیریتی» نقش یک حاکم قدرتمند را ایفاء کند (Akhavi, 1975: 85).

اگرچه همه کسانی که پس از فروپاشی نظام پادشاهی مصر و استقرار نظام جمهوری، رهبری کشور را در دست گرفتند، چهره‌های نظامی بودند، اما حضور نظامیان، در حکومت و تشکیلات حکومتی، یکسان نبوده است. در دوره محمد نجیب و جمال عبدالناصر، بیشتر پست‌های کلیدی در اختیار نظامیان بود، ولی با روی کار آمدن محمد انور سادات و به‌خصوص بعد از جنگ شش‌روزه اعراب و اسرائیل و شکست از اسرائیل، از عده نظامیان در مناصب و پست‌های غیرنظامی، هرچه بیشتر کاسته شد. پس از سادات، حسنی مبارک نیز روند غیرنظامی کردن دولت و غیرسیاسی کردن نیروهای مسلح را ادامه داد؛ به‌طوری‌که اکنون [دوره حسنی مبارک] از میان ۳۲ پست وزارت و یک پست نخست‌وزیری، تنها دو پست وزارت دفاع و تولیدات نظامی و وزارت کشور را به چهره‌های نظامی، واگذار کرده است. به‌موازات کاهش تعداد نظامیان در مناصب سیاسی، در طول دو دهه

گذشته، از نقش و حضور تشکیلات نظامی، در روند تصمیم‌گیری سیاسی، کاسته شده است (فلاح زاده، ۱۳۸۴: ۷۲).

در دهه اول قرن بیست و یکم، دیگر، نهاد ریاست جمهوری به‌مانند دوران سادات و ناصر، یک مرکز عصبی پر قدرت حکومتی مملو از مشاوران برجسته و روشنفکرانی که با اکثر مراکز فکری جامعه ارتباط دارند، نبود، بلکه نهاد ریاست جمهوری، تنها به یک ساختار اجرایی پیرامون شخص رئیس‌جمهور تقلیل یافته بود. البته اگر این رقیق‌شدگی با تقویت نهادهای دموکراتیکی مانند پارلمان و همچنین شکل‌گیری یک تعادل جدید بین ریاست جمهوری و دولت همراه می‌شد، می‌توانست خوشایند باشد؛ اما چیزی که در مصر اتفاق افتاد، دقیقاً برعکس بود؛ یعنی پارلمان (البته غیر دموکراتیک) دولت و نهاد ریاست جمهوری، همگی به مظاهر گوناگونی از اراده رئیس‌جمهور تقلیل یافتند؛ نه اینکه ستون‌های یک نظام سیاسی متعادل باشند (Osman, 2010: 187- 188). در مصر فرماندهی کل قوا بر عهده رئیس‌جمهور است و وی دارای اختیارات قانونی گسترده‌ای برای عزل و نصب فرماندهان نظامی است (فلاح زاده، ۱۳۸۴: ۷۰).

سه. مؤلفه‌های معنایی

عوامل معنایی عبارتند از عناصری غیرمادی، غیر انضمامی و انتزاعی که در برابر متغیرهای مادی قرار دارند. به باور پژوهنده، مؤلفه‌هایی چون: دگردیسی در اهداف ملی و فراملی؛ دولت-ملت‌سازی ناقص؛ هویت‌یابی متکثر و نیز فرهنگ سیاسی داخلی را می‌توان برای این دسته از عناصر در نظر داشت.

۳-۱. دگردیسی اولویت اهداف ملی و فراملی

اگرچه حفاظت از منافع ملی، نقطه شروع بنیادی روابط خارجی مصر است، اما منافع ملی مصر در زمان‌های مختلف، با توجه به اولویت‌های اهداف ملی مصر، تفاوت‌های بنیادین دارد. علاوه بر این، مصر هنوز مامور حفاظت از منافع ملی اعراب است (فرجی، ۱۳۹۱: ۱۶). در دوران جمال عبدالناصر، مصر با حمایت اتحاد جماهیر شوروی، تلاش کرد تا با گسترش نفوذ غرب در منطقه به رقابت برخیزد. به دلیل اینکه در بطن خود، دشمنی با اسرائیل و استعمار غربی را پرورش داده بود، در میان افکار عمومی جهان عرب از جایگاه برجسته‌ای برخوردار شده بود. علاوه بر این، مصر در

آن زمان، به واسطه تعداد جمعیت و قدرت اقتصادی و نقش رسانه‌ای و فرهنگی در جهان غرب، از جایگاه منحصربه‌فردی برخوردار شده بود. مصر در این دوران، در جهت ایجاد همکاری و وحدت در میان کشورهای عربی تلاش وافری می‌کرد و در این راستا، اقدام به بازسازی و آماده‌سازی نیروهای نظامی‌اش برای بازگشت به میدان جنگ با اسرائیل نمود. پیروزی و موفقیت مصر در جریان ملی کردن کانال سوئز و مقاومت در مقابل حمله کشورهای سه‌گانه (بریتانیا، فرانسه و اسرائیل) در سال ۱۹۵۶، نه تنها موجب تضعیف جمال عبدالناصر نشود (که یکی از اهداف کشورهای سه‌گانه محسوب می‌شد) بلکه موجب شد تا شخصیت جمال عبدالناصر در منطقه، در جایگاه اول قرار گرفته و حتی به عنوان یک شخصیت جهانی جلوه‌گر شود (حاتمی، ۱۳۹۰: ۲۱۳-۲۱۲).

درواقع، ناصر با در پیش گرفتن یک استراتژی پوپولیستی تلاش کرد افکار عمومی جامعه عرب را مسحور خود کند و با دست گذاشتن روی مسئله‌ای که کل جهان عرب نسبت به آن حساس بود خود را به عنوان رهبر اعراب و پیشرو پان عربیسم معرفی کند (کیمچ، ۱۳۵۲: ۲۳۷). درواقع در سال ۱۹۶۷، هنگامی که اسرائیل، ارتش‌های مصر و سوریه و اردن را شکست داد و توانست شبه جزیره سینا مصر و بلندی‌های جولان سوریه و کناره غربی رود اردن و غزه را به اشغال خود درآورد، طرح جمال عبدالناصر شکست خورده بود، بعد از پایان جنگ، عبدالناصر مجبور شد به اصل «زمین در مقابل صلح» که قطعنامه ۲۴۲ سازمان ملل هم آن را تایید می‌کرد، اعتراف نماید و بدین ترتیب جایگاه مصر در منطقه، رو به افول گرایید. مرگ جمال عبدالناصر در سال ۱۹۷۰، به منزله پایان مرحله تسلط و سیطره مصر بر سیاست‌های جهان عرب تلقی می‌شود. مرگ عبدالناصر، راه را برای شکل‌گیری ائتلاف سه‌گانه مصر و سوریه و عربستان سعودی، با رهبری انور سادات، حافظ اسد و فیصل بن عبدالعزیز، باز کرد (حاتمی، ۱۳۹۰: ۲۱۴).

دولت مصر در دوره «سادات» بر این باور بود که آمریکا از خروج نیروهای اسرائیلی از صحرای سینا، حمایت و به اقتصاد بحران‌زده مصر کمک خواهد کرد. از این رو برای دلجویی از واشنگتن تمامی گزینه‌های دیگر را از بین برد. در نتیجه، بلافاصله پس از جنگ سال ۱۹۷۳ «سادات» که پیش‌تر به نوعی از جبهه سوریه، عقب‌نشینی کرده بود، با فشار بر این کشور برای لغو تحریم نفتی، در صدد تضعیف سوریه برآمد. همچنین روابط خود با اتحاد جماهیر شوروی و همکاری‌های نظامی با آن کشور را به حالت تعویق درآورد (هینبوش، ۱۳۸۲: ۹۷)؛ اما اختلافات داخل کشورهای عربی،

به سرعت موجب ازهم پاشیدگی ائتلاف مذکور شد و انور سادات خواستار برقراری صلح جداگانه با اسرائیل شد (حاتمی، ۱۳۹۰: ۲۱۴). این در حالی بود که مصر بر اساس معاهده کمپ دیوید، دیگر نمی توانست علیه اسرائیل وارد جنگ شود. نخبگان پس از ناصر در مصر، یعنی سادات و مبارک، در مناقشه فلسطین، معتقد بودند که برای برقراری موازنه تهدید و همچنین رسیدن به منافع حداقلی در نظام بین الملل، بایستی فلسطین را از لیست اولویت هایشان در سیاست خارجی حذف کنند. درواقع سیاستمداران مصری با بازتعریف روابط خارجی خود به این نتیجه رسیدند که فلسطین و آرمان قدس در اولویت های منافع ملی جمهوری مصر قرار ندارد (Freedman, 1998: 88).

«سادات» بر این نکته واقف بود که اسرائیل، آماده مبادله صحرای سینا، در قبال صلح است که به این ترتیب، مصر، به عنوان قویترین کشور عربی، از کفه موازنه قدرت میان اعراب و اسرائیل، خارج می شد و اگر با حمایت از سوریه و سازمان آزادی بخش فلسطین، برای دستیابی به توافقی فراگیر و تشکیل دولت فلسطین اصرار می ورزید، امکان داشت که چیزی عایدش نشود. از این رو وارد معاملات تدریجی و مرحله به مرحله با اسرائیل شد و در نهایت توافق نامه صلح جداگانه ای را پذیرفت که اراضی از دست رفته مصر را مسترد می کرد، اما در عین حال از احتمال دستیابی به صلحی فراگیر و قابل حصول کاست (هینبوش، ۱۳۸۲: ۹۷)؛ و بدین ترتیب، آثار و نتایج تفکر و دیدگاه ملی گرایی عربی در سیاست های منطقه کاهش یافت و اولویت «منافع ملی» هر کشور، جای آن را گرفت (حاتمی، ۱۳۹۰: ۲۱۵).

این مناقشه، همچنین نقطه آغازی شد برای مناسبات قاهره و تل آویو و از طرفی آغاز پایان نسبی روابط مصر و فلسطین. به نظر اسرائیلی ها سفر سادات به قدس شریف یک چرخش استراتژیک در سیاست خارجی مصر به شمار می رفت که باعث تغییر بازی مصر از زمین فلسطین به زمین اسرائیل می شد (کیمچ، ۱۳۵۲: ۲۳۷). مصر در دوره مبارک به صورت جدی و تعیین کننده ای در جهت منافع و امنیت رژیم اسرائیل عمل می کرد. رژیم مبارک نه تنها قرارداد صلح با رژیم اسرائیل را حفظ و تقویت کرد بلکه همکاری های استراتژیک و امنیتی مهمی با این رژیم داشت به گونه ای که آن را به عنوان بازیگری امنیت ساز برای این رژیم می شناختند. درواقع سیاست های مصر در دوره مبارک باعث شد تا این کشور به عنوان متحد استراتژیک رژیم اسرائیل معرفی شود و به تامین ثبات و امنیت این رژیم کمک بسیاری بکند (اسدی، ۱۳۹۰: ۱۰۰).

درمجموع با مطالعه و مرور موضع گیری های دولت مردان مصری در زمان مبارک، چنین استنباط

می‌شود که روابط میان مصر و فلسطین دیگر مانند گذشته نبود. به عبارت دیگر، مصر دیگر حوادث فلسطین را از زاویه فلسطینی‌ها نمی‌نگریست و منافع ملی خود را در چارچوب دیگری تعریف و تبیین می‌کرد. این چارچوب متفاوت با روی کار آمدن جرج بوش پسر، بسیار شدیدتر از قبل دنبال شد. در این دوران، مصر در ایستارها و انگاره‌های سیاست خارجی خود نسبت به فلسطین و فلسطینی‌ها تغییر اساسی داد. همکاری‌های اطلاعاتی میان مصر و اسرائیل در این دوره افزایش بسیاری یافت (احمدی و بیدالله خانی، ۱۳۹۱: ۵۴). در حالی که محمد مرسی با توجه به مبانی و جهت‌گیری اخوان المسلمین در قبال مسئله فلسطین و همچنین دیدگاه مردم و گروه‌های مصری نمی‌توانست سیاست رژیم گذشته را نسبت به اسرائیل ادامه دهد، در اتخاذ سیاستی کاملاً رادیکال و ضداسرائیلی نیز با مشکلاتی مواجه بود. از اصول اخوان آزادی سرزمین‌های اسلامی از چنگال بیگانگان است و فلسطین نیز سرزمینی اشغال شده محسوب می‌شود. اخوان المسلمین در دوره پس از مبارک تلاش می‌کرد تا با فعال کردن دیپلماسی فرامرزی خویش از راه‌های رسمی (پارلمان) و غیررسمی (سازمان بین‌المللی) نقشی شایسته را در مسئله فلسطین بازی کند (احمدیان، ۱۳۹۰: ۱۸-۱۷).

۲-۳. دولت - ملت‌سازی ناقص

ملت‌سازی و دولت‌سازی، دو عامل اساسی در مباحث سیاست و حکومت در خاورمیانه بوده است. حکومت‌های منطقه خاورمیانه تا قبل از جنگ جهانی اول، به شکل امپراتوری و یا دولت‌های تحت نفوذ قدرت‌های اروپایی بودند که تحولات سیاسی بین‌المللی ناشی از جنگ جهانی اول و دوم، موجب دگرگونی اساسی جغرافیای سیاسی خاورمیانه شد. این دگرگونی باعث فروپاشی امپراتوری وسیع عثمانی و ظهور دولت‌های جدیدی شد که در چند قرن گذشته، تحت حاکمیت آن بودند (شیرازی و دیگران، ۱۳۹۱: ۳۲).

آنچه که مشروعیت نخبگان و رهبران را تأمین می‌کند، نوع عملکرد، سیاست‌ها و خط‌مشی‌های آنان است. رهبران مصر، پایه‌های مشروعیت قوی نداشتند و به همین خاطر همیشه، ناتوان و عاجز از ایجاد نظم عمومی و باثبات بودند و علاوه بر آن، اقدامات خودسرانه و غیر مؤثر آنها و ناتوانی‌شان در اتخاذ سیاست‌های سودمند، موجب تضعیف مشروعیت آنها شد و تنها راه باقی‌مانده، استفاده از زور، سرکوب و فشار بود، به‌طوری‌که در دهه‌های اخیر، رهبران مصر، غالباً از طریق افزایش سرکوب مخالفان که از آزادی بیان و مشارکت‌های جمعی مدنی، محروم بودند، خود را بر سر قدرت نگاه

داشتند. پس از سادات، سیاست‌های سرکوبگرانه و خشونت‌بار، ادامه یافت و بر اوج‌گیری عملیات بنیادگرایان اسلامی افزوده شد (مؤثقی و زاهدی، ۱۳۹۰: ۳۱۳). ناسازگاری زیاد میان ملت (هویت) و دولت منطقه‌ای (حاکمیت) از جمله مشخصات بارز خاورمیانه محسوب می‌شود. از برخی لحاظ، اگر معضل جهان عرب، وجود «یک ملت، چند دولت» در آنجا و در خاورمیانه غیرعربی باشد، در این صورت، وجود دولت چندملیتی (یک دولت، چند ملت)، بیشتر یک قاعده محسوب می‌شود تا یک استثنا. این مهم به سیاست‌گذاری پیچیده خارجی بستگی دارد (هینبوش، ۱۳۸۲: ۷۲).

نظام سیاسی مصر در دوران مبارک را می‌توان دموکراسی صوری و کنترل شده تلقی کرد و اقتدارگرایی در این دوران، کاملاً تداوم یافت. طوری که حکومت مبارک، هرگونه چالش بالقوه را به شدت سرکوب می‌کرد؛ سرکوب ناآرامی‌های عمومی، کنترل شدید بر سازمان‌های مدنی و دانشگاهی، برخورد خشن و سرکوبگرانه با جنبش کفایت و همچنین بازداشت گسترده اخوان المسلمین و شکنجه و نقض حقوق بشر، تنها بخشی از اقدامات سرکوب‌گرانه حکومت مبارک بود، گذشته از اینها، جریاناتی که امکان فعالیت در انتخابات را پیدا می‌کردند نیز با مشکلات زیادی مواجه بودند و عملاً حزب دموکراتیک ملی مبارک به روش‌های مختلف، پیروزی در انتخابات را به دست می‌آورد، از جمله در مواقعی نیروهای امنیتی جلوی ورود رای دهندگان اپوزیسیون به محل اخذ رای را گرفتند و در موارد دیگر، تغییر در شمارش آرا و پر کردن صندوق‌ها از رای اتفاق افتاد (Blayde, 2011: 239).

وجود نوعی انتخابات رقابتی، محیط سیاسی چندحزبی، وجود دو مجلس سفلی و علیا و آزادی نسبی در جامعه مصر، این امکان را برای رژیم مبارک فراهم می‌کرد که ادعای پیشرفت و توسعه سیاسی کرده و میزانی از خشم توده‌ها را تسکین بخشد. با این حال، دموکراسی ظاهری فوق، هیچ تهدیدی برای رژیم مبارک نبود (Osman, 2010: 190). درواقع، ماهیت رقابتی انتخابات در مصر، بیش از آنکه محصول فرایند دموکراتیک سازی باشد، یک استراتژی برای حفظ رژیم بود (Blayde, 2011: 238). بعد از انقلاب ژانویه ۲۰۱۱، سیاست خارجی مصر، با تغییرات واضحی روبرو نشد و محمد مرسی، نیز همانند سه رئیس‌جمهور قبلی، بدون تغییر در اصول سیاست خارجی، به کار خود ادامه می‌داد. دلیل این مسئله، فقدان نهادهای دموکراتیک و مردمی و البته نوپا بودن انقلاب مصر می‌باشد (فرجی، ۱۳۹۱: ۱۷).

۳-۳. هویت‌یابی متکثر

مصر احتمالاً منسجم‌ترین دولت خاورمیانه عربی و با جمعیتی دو برابر مراکش، مرکز سیاسی و فرهنگی عربی محسوب می‌شد، در نتیجه اغلب بر سر اینکه هویت مصری یا هویت عربی آن باید ارجح باشد، میان مصری‌ها اختلاف وجود داشت (McLennan, 1988: 136). این نکته در تصنیف‌ترین دولت‌ها (سوریه و اردن) از سایر جاها چشمگیرتر است؛ اما حتی در کشورهای دیگری هم چون مصر که به صورت عملی، هویت‌های متمایز مربوط به خود را دارند، هویت‌های فرا دولتی، هم چنان به شکلی مؤثر مانع از استحکام دولت-ملت‌های متمایز می‌شوند (هینبوش، ۱۳۸۲: ۳۱-۳۰).

مصر مانند دیگر کشورهای عربی از درگیری میان دو گرایش سرزمینی و قومی، دچار رنج و مشقت شده است، ولی به جز موارد معدودی در تاریخ خود، همیشه انتخاب خود را بر اساس برخورداری از یک نقش خارجی فعال فیصله داده است. هرچند انزوای نسبی این کشور که ریشه در اعماق تاریخ دارد، آن باعث بازگشت به خویش و بی‌نیازی از دیگران، با تکیه بر خویش شده است (بروجردی، ۱۳۸۶: ۶۷). حتی ناصر نیز احساس می‌کرد که ملزم است تا انتظارات هواداران پان عرب خود را برآورده سازد، مسئله‌ای که او و رقابیش را گرفتار نوعی برتری ناسیونالیستی پویا بر ضد اسرائیل کرده بود و در نهایت، به جنگ سال ۱۹۶۷ منجر شد که هزینه‌های هنگفتی را بر دوش دولت گذاشت (هینبوش، ۱۳۸۲: ۳۲).

افزایش مخالفت‌های اسلامی در مصر و ترور «سادات» به طور کلی یکی از کارکردهای از دست دادن مشروعیت ملی‌گرایی عربی این رژیم، پس از برقراری صلح با اسرائیل بود (هینبوش، ۱۳۸۲: ۱۰۱). همچنین شکست تاریخی اعراب در برابر رژیم صهیونیستی و مسئله فلسطین، از دیگر عوامل تاریخی بود که روح جهان عرب را دچار سرخوردگی کرده بود. این عامل به خصوص برای کشور مصر که رهبر امت جهان عرب در جنگ با اسرائیل بوده و در جنگ با این رژیم، شکست خورده و معاهده صلح سال ۱۹۷۹ را امضاء کرد، روشن‌تر بود (بیدالله خانی، ۱۳۹۲: ۵۳۹).

در مصر، کم‌رنگ کردن ارزش‌های اجتماعی و عقاید اسلامی که در پی سیاست غرب‌گرایانه، پیگیری شده بود، بحرانی فرهنگی را در پی داشت و این از خودبیگانگی‌ها، پاسخی قاطع را از سوی مسلمانان مبارز بنیادگرای مخالف غرب می‌طلبید که در قالب بنیادگرایی ظاهر شود (مؤتقی و زاهدی، ۱۳۹۰: ۳۱۴). با وجود این هویت مصری، هنوز درون‌مایه‌ای عربی-اسلامی دارد و تلاش‌ها

برای ساختن تعاریف جایگزینی از مصری بودن بر مبنای «فرعونیت» یا «مدیترانه‌ای بودن» با شکست مواجه شده است. از این رو، حتی در اواخر دهه ۱۹۷۰، هنگامی که مصر، درصدد خروج از پیمان‌های عربی بود. در پیمایشی که از سوی مقامات عالی‌رتبه مصری صورت گرفت (کسانی که به‌طور سنتی و نسبی، پان‌عربیسم را قبول نداشتند) نشان داد که گرچه ۷۱/۳ درصد خود را مصری می‌دانند، ۷۱/۱ درصد هم اظهار داشتند که مصر، بخشی از ملت عربی است؛ در حقیقت، رهبر طبیعی اعراب محسوب می‌شود (Hinnebusch, 1982: 535).

۳-۴. فرهنگ سیاسی داخلی

یکی از مفاهیمی که هم جنبه خرد و هم کلان دارد، فرهنگ سیاسی است. در واقع، فرهنگ سیاسی محصول تاریخ نظام سیاسی است که ریشه در رفتار عمومی و نیز تجارب شخصی دارد. در این راستا، سعی بر آن است تا با بهره‌گیری از مطالعه فرهنگ سیاسی، میان تفاسیر روان‌شناسانه رفتار سیاسی (تحلیل خرد) و تفاسیر جامعه‌شناسانه (تحلیل کلان) پلی برقرار کرد (قوام، ۱۳۷۶: ۶۹). سیاست خارجی دولت‌های خاورمیانه، به‌طور اساسی از تمایلات نخبگان حکومتی در دفاع از مشروعیت رژیمشان نشأت گرفته و نه تنها فقط معطوف به بازدارندگی از تهدیدات خارجی نیست، بلکه متوجه مشروعیت بخشی به رژیم در داخل در برابر مخالفت‌های داخلی و بسیج منافع اقتصادی در خارج از کشور است (هینبوش، ۱۳۸۲: ۴۴).

فعالیت سیاسی در مصر را نمی‌توان با تکیه بر گروه‌بندی‌های سیاسی سازمان‌یافته‌ای همانند احزاب، مورد ارزیابی قرار داد؛ چراکه مصریان، از نظر سیاسی، کم‌تر از طریق گروه‌های سازمان‌یافته عمل می‌کنند. به همین خاطر، به‌رغم اینکه حدود [بیش از] ۲۶ سال از برقراری نظام چندحزبی در مصر می‌گذرد، احزاب سیاسی آن، از حد احزابی کم‌پیرو، فراتر نرفته‌اند. فقدان گروه‌بندی‌های سازمان‌یافته، حاکمان مصر را بر آن داشته است تا با محدود کردن سازمان‌یافته نوظهور، به رهبری اقتدارگرایانه خود ادامه دهند. بر همین اساس، از سال ۱۹۵۲ تاکنون، بیشتر فعالیت‌های سیاسی، در کنترل حکومت در آمده است (فلاح زاده، ۱۳۸۴: ۴۹-۴۸).

باوجود این، فرهنگ سیاسی و فرآیندهای جامعه‌پذیری در آن کشور به «سنتی» و «مدرن» تقسیم می‌شد. در مراکز شهری، مردم با شیوه‌های امروزی، آموزش داده می‌شوند و اقتصاد و ارتباطات نوین، جایگاه مهمی داشت. در مقابل، کسانی که در نواحی روستایی می‌زیستند، از

بی‌سوادی به شدت رنج می‌بردند و از تماس و برخورد با اندیشه و سیاست نوین، دور بودند، آنها به خانواده و مذهب، به منزله منابع اصلی هویت خود و به دولت، به منزله نهاد مقدس و متعالی که سرنوشت مذهبی آنها را در دست دارد، می‌نگریستند (McLennan, 1988: 136).

شاید بزرگ‌ترین عنصری که بیشترین حد از انتقادات را نصیب دولت مبارک می‌نمود، فساد گسترده و عیان در انتخابات بود. حسنی مبارک، از زمان کسب قدرت در ۱۹۸۱ تا سال ۲۰۰۵، رسماً و علناً در تمامی دوره‌های انتخابات ریاست جمهوری، تنها کاندیدای موجود بود (جهانگیر و اسماعیلی، ۱۳۹۲: ۴۰-۳۹). مشاهدات واقعی در حیات سیاسی مصر، در سه دهه اخیر نشان داده است که رقابت و مشارکت حزبی و انجمن‌ها، همانند انتخابات، عمدتاً به عنوان سازوکاری برای مشروعیت بخشیدن به حکومت و تثبیت اقتدارگرایی بوده و از محتوای واقعی برخوردار نبوده‌اند. باوجود گسترش نهادهای حزبی به‌ویژه انجمنی به عنوان نشانگان دموکراسی، در عمل، این نهادها، به نهادهای صوری دموکراسی، با کم‌ترین تاثیرگذاری بر پویای تصمیم‌گیری، کاهش و تنزل رتبه یافتند (سردارنیا، ۱۳۹۰: ۱۱۷).

مورد دیگر، مربوط به تضاد میان رویه‌های رسمی و عملی می‌باشد. در کشور مصر، اگرچه حقوق مدنی و سیاسی و آزادی‌های فردی و اجتماعی شهروندان در قانون اساسی، به رسمیت شناخته شده است، اما به بهانه وضعیت جنگی حاکم میان این کشور و رژیم صهیونیستی، این حقوق به حالت تعویق درآمده بود. درحالی‌که سال‌هاست درگیری میان مصر و رژیم صهیونیستی، رخ نداده و دولت مبارک، روابط نزدیک دیپلماتیکی با رژیم صهیونیستی، برقرار کرده بود، در مصر، از سال ۱۹۶۷ تا سقوط مبارک، قانون وضعیت اضطراری حاکم بوده است. مسئله استبداد، حکومت مبتنی بر فرد، تعلیق دایمی حقوق مدنی و سیاسی شهروندان، در کنار فساد مالی و دولتی شدید، از دیگر عوامل وقوع انقلاب، در مصر بوده است (جهانگیر و اسماعیلی، ۱۳۹۲: ۴۰-۳۹).

نتیجه‌گیری

مصر به عنوان یکی از باقدمت‌ترین دولت‌های خاورمیانه با پیشینه تاریخی، زبانی، فرهنگی-تمدنی دیرینه که حیات جامعه سیاسی آن به هزاران سال قبل از میلاد بازمی‌گردد، بین کشورهای عربی، کشوری مهم و مؤثر تلقی می‌گردد. سیاست خارجی می‌تواند هم به عنوان متغیر مستقل و اثرگذار

و متغیر وابسته و اثرپذیر در نظر گرفته شود. از آنجاکه معیارهای گوناگونی برای این مقوله می‌توان لحاظ نمود. در این پژوهش، سعی شد تا بتوان طیف نسبتاً کامل از عناصر شاخص در چگونگی تدوین سیاست خارجی کشور مصر، در بازه زمانی ۱۹۴۸ تا ۲۰۱۵ به دست آورد. از آنجاکه معیارهای گوناگونی برای این مقوله می‌توان ملحوظ داشت. نگارنده بر اساس دو حوزه مادی و معنایی، به این مهم پرداخت و با مشخص ساختن هر یک، به تبیین اختصاری هر یک، پرداخته است. مشخصاً موقعیت جغرافیای سیاسی؛ نفوذ قدرت‌های خارجی و منابع محدود پویش تصمیم‌گیری به‌عنوان مؤلفه‌های مادی و عواملی هم چون: تغییر در اهداف ملی و فراملی؛ فرایند دولت-ملت‌سازی تکامل نیافته؛ اتخاذ هویت متنوع و در پایان، فرهنگ سیاسی داخلی، به‌عنوان متغیرهای معنایی، به شرح ذیل در نظر گرفته شده‌اند.

قرار گرفتن مصر به‌عنوان پل ارتباطی دریایی و زمینی آسیا، آفریقا و اروپا، تاثیر گذرگاه سوئز بر تجارت بین‌المللی، درآمد حاصل از حق عبور کشتیرانی از این معبر، مسدود شدن این تنگه در طول مناقشات اعراب و اسرائیل و تحت‌الشعاع قرار دادن بازرگانی جهانی، وجود شبه‌جزیره سینا، رود نیل، بناهای تاریخی و اثر صنعت گردشگری بر اقتصاد، تماماً بر اهمیت استراتژیک سرزمین فراعنه افزوده‌اند.

اساس روابط خارجی این کشور، در قالب مناسبات مصر با قدرت‌های خارجی، گره‌خورده است. اتحادیه اروپا در حال حاضر، بزرگ‌ترین شریک تجاری-اقتصادی مصر قلمداد می‌شود. با پایان جنگ جهانی اول، مصر، تحت‌الحمايه انگلستان قرار گرفت. پس از پیمان کمپ دیوید، مصر بر ادامه روابط با اعراب، تضمین امنیت اسرائیل و حفظ نفوذ غرب، به‌دوراز هرگونه تنش، تأکید داشته است. در نتیجه، همگرایی مصر با قدرت‌های برون منطقه‌ای و رژیم صهیونیستی، نقش منطقه‌ای مصر را تغییر داد.

صورت‌بندی مطلوب پویش تصمیم‌گیری سیاست خارجی در هر کشوری، وجود تعدد منابع تصمیم‌سازی است. در سرزمین نیل، چه در نظام پادشاهی و چه در حالت جمهوری، همواره نخبگان معدودی در رأس هرم قدرت سیاسی و تصمیم‌گیری سیاست خارجی قرار داشته‌اند. به‌واقع، حاکمیت اقلیتی حکمران، به شیوه‌ای اقتدارگرایانه و انحصارطلبانه، به‌صورت توزیع نامتوازن قدرت و نقش تعیین‌کننده این مراجع تصمیم‌سازی از جمله رئیس‌جمهور و ارتش، سبب بروز آشفتگی

در سیاست خارجی مصر گردیده‌اند.

منافع ملی، به‌عنوان پایه سیاست خارجی هر دولتی، متأثر از اولویت‌بندی‌های اهداف ملی و فراملی این کشور بوده است. مصر، همواره داعیه رهبری جهان عرب و حتی اسلام و در معنایی وسیع‌تر، کل منطقه را داشته است. با به قدرت رسیدن عبدالناصر، امواج ملی‌گرایی عربی، دنیای عرب را فراگرفت. شکست جمال عبدالناصر در جنگ‌های ۱۹۶۷ و ۱۹۷۳، سبب گسترش تردید نسبت به آرمان‌ها، در میان دولتمردان مصری شد. با انعقاد پیمان کمپ دیوید، معادلات راهبردی خاورمیانه، دچار دگردیسی شد. این نقاط عطف تاریخی، سبب بروز رهبرانی عملگرا هم چون انور سادات و حسنی مبارک گردید.

جمهوری عربی مصر، به‌عنوان دولتی تک‌ملیتی و پرجمعیت‌ترین کشور عربی منطقه که ۳۰ درصد از جمعیت اعراب را در خود پوشش داده است، به لحاظ همگونی قومی، همسانی هویت ملی، مشابهت دینی، اجماع سیاسی و انسجام اجتماعی، در زمره دولت‌های همگن و یکپارچه قرار می‌گیرد. بااین‌حال، می‌توان اظهار داشت دانش واژه ملت، به مفهوم دقیق آن، به معنای گروهی از مردم که دارای اشتراک در منافع، اهداف و هویت باشند و دولتی که منفک از گرایش‌های قومی-قبیله‌ای، بلکه برآمده از اراده جمعی آحاد مردم باشد، در این کشور، بروز نیافته است و عدم تکامل فراگرد دولت-ملت‌سازی در آن مشهود است.

ملت مصر، همواره حول گزینش و اصالت دهی به هر یک از عناصر هویتی آفریقایی، عربی، مدیترانه‌ای و نوع مذهب، دچار سرگردانی بوده است. درحالی‌که عبدالناصر، مترصد بود با تقویت پان‌عربیسم، به هویت قومی عربی در مصر، اصالت بخشد، سادات با تمرکز بر پان‌مصریسم، از هویت مسبوق، روی گرداند. سرخوردگی ملت مصر، از مناسبات سازش با اسرائیل و غرب و امواج دامنه‌دار این تاثیر و تاثر که منتهی به خیزش مردمی، موسوم به بیداری اسلامی یا بهار عربی گردید، سبب دگرگونی در معادلات منطقه شد.

مصر، همیشه از تکثرگرایی و فضای باز سیاسی مطلوب، در مضیقه بوده است. به‌واقع، حاکمیت حزب دموکراتیک ملی، نفوذ و سلطه تصمیم‌گیرندگان سیاست خارجی بر فرهنگ سیاسی داخلی، رواج فرهنگ سیاسی ترکیبی تبعی-مشارکتی و مردم‌سالاری صوری، جامعه مدنی ضعیف، فقدان سازوکار باثبات و مسالمت‌آمیز انتقال قدرت، از عوامل اثرگذار بر سیاست خارجی مصر محسوب می‌شوند.

فهرست منابع:

۱. احمدیان، حسن، (۱۳۹۰)، «اخوان المسلمین، مصر و حماس؛ به‌سوی حداقلگرایی»، فصلنامه مطالعات فلسطین، سال چهارم، شماره پانزدهم.
۲. احمدی، حمید و بیدالله خانی، آرش، (۱۳۹۱)، «روابط مصر- اسرائیل: پیشینه، چالش‌ها و چشم‌اندازها»، فصلنامه روابط خارجی، سال چهارم، شماره چهاردهم.
۳. اسدی، علی‌اکبر، (۱۳۹۰)، «بیداری اسلامی در جهان عرب و امنیت رژیم صهیونیستی»، فصلنامه مطالعات فلسطین، سال چهارم، شماره سیزده.
۴. اطاعت، جواد، (۱۳۷۵)، ویژگی‌های ژئوپلیتیک خاورمیانه، تهران: مؤسسه اندیشه‌سازان نور.
۵. باقری دولت‌آبادی، علی و شفیع، محسن، (۱۳۹۳)، بررسی سیاست خارجی ایران در پرتو نظریه سازه‌نگاری، تهران: انتشارات تیسرا، چاپ نخست.
۶. بروجرودی، عبدالهادی، (۱۳۸۶)، توسعه روابط ایران و عرب، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه، چاپ اول.
۷. بیدالله خانی، آرش، (۱۳۹۲)، «تحولات جهان عرب: الگوی تغییر نظام امنیتی در خاورمیانه»، فصلنامه سیاست خارجی، سال بیست و هشتم، شماره صد و ششم.
۸. پور رستمی، ناصر، (۱۳۵۷)، اعراب و اسرائیل و آینده، تهران: انتشارات جاویدان.
۹. تکیه‌ای، مهدی، (۱۳۷۵)، کتاب سبز مصر، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه، چاپ نخست.
۱۰. جهانگیر، کیامرث و اسماعیلی، مرتضی (۱۳۹۲)، «تاثیر انقلاب اسلامی بر جنبش بیداری اسلامی در شمال آفریقا»، فصلنامه سیاست، سال چهل و سوم، شماره صد و شصت و نهم.
۱۱. حاتمی، محمدرضا، (۱۳۹۰)، «تحولات و ساختار منطقه خاورمیانه، فصلنامه روابط خارجی»، سال سوم، شماره دوازدهم.
۱۲. حاجی یوسفی، امیرمحمد، (۱۳۸۲)، ایران و رژیم صهیونیستی: از همکاری تا منازعه، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق (ع)، چاپ نخست.
۱۳. سردار نیا، خلیل الله، (۱۳۹۰)، «تحلیل ساختاری و کنش‌گرا بر چرایی حکومت اقتدارگرا در مصر»، فصلنامه روابط خارجی، سال سوم، شماره دهم.
۱۴. شیرازی، ابوالحسن و دیگران، (۱۳۹۱)، سیاست و حکومت در خاورمیانه، تهران: انتشارات سمت.
۱۵. فرجی، محمدرضا، (۱۳۹۱)، «پارامترهای تعیین‌کننده سیاست خارجی مصر از انقلاب ناصر تا کودتای ارتش»، فصلنامه مطالعات سیاسی جهان اسلام، سال نخست، شماره چهاردهم.
۱۶. فلاح زاده، محمدهادی، (۱۳۸۴)، آشنایی با کشورهای اسلامی: جمهوری عربی مصر، تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر، چاپ دوم.

۱۷. قالیباف، محمدباقر و پور موسوی، موسی، (۱۳۸۷)، «ژئوپلیتیک نوین خاورمیانه و سیاست خارجی ایران»، فصلنامه پژوهش‌های جغرافیای انسانی، سال چهارم، شماره شصت و ششم.
۱۸. قوام، عبدالعلی، (۱۳۷۶)، سیاست‌های مقایسه‌ای، انتشارات سمت، چاپ دوم.
۱۹. کیمچ، جان، (۱۳۵۲)، دومین رستاخیز عرب، تهران: مرکز نشر سپهر، چاپ نخست.
۲۰. مؤتقی، احمد و زاهدی، نساء، (۱۳۹۰)، «تاثیر بحران اجتماعی و جهانی‌شدن بر ظهور بنیادگرایی در مصر»، فصلنامه سیاست، شماره چهل و یکم، شماره صد و شصت و پنجم.
۲۱. هینبوش، ریمون الویشس، (۱۳۸۲)، سیاست خارجی کشورهای خاورمیانه، ترجمه علی گل محمدی، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی، چاپ نخست.

22. Akhavi, Shahrugh. (1975), "Neo- Patrimonial Elite, In frank Tachau, ed.
23. Ayubi, Nazih. (1995), " Overstating The Arab State, Politics And Society In The Middle- East, London: I.B: Tauris.
24. Blayde, Lisa. (2011), "Elections And Distributive Politics In Mubarak's, Egypt, Cambridge University Press.
25. Chen, J. (2005), "Egypt And Middle East", Beijing University Press.
26. Freedman, Robert, Owen. (1998), "The Middle East And Peace Process": The Impact Of The The Oslo Accords, Gainesville, University Press Of Florida.
27. Haber, J & Ighani, H (2013), "A Delicite Balancing Act, Egyptian Foreign Policy After The Revolution", The Institute For Middle East Studies.
28. Hinnebusch, Raymond. (1982), "Children Of The Elite: Political Attitudes Of The Westernized Bourgeoisie In Contemporary Egypt", Middle East Journal 36. No. 4.
29. McLennan, Barbara. N. (1998), "Comparative Political System, Massachusetts". A Devision Of Wads Worth Publishing Company.
30. Osman, Tarek. (2010), "Egypt On The Brink: From Nasser To Mubarak", Yale University Press.
31. Quandt, William. (2003), "Camp David, Peace Making And Politics", The Brooking Institute Washington DC.